

نقدی بر قانون دادرسی

مصوب سال ۱۳۸۱

محمد نبی پور (عضو هیئت علمی مؤسسه غیرانتفاعی شمال)

(قسمت پایانی)

۲۰_ ابهام در موارد بازداشت موقت الزامی

نکته دیگری که در خصوص بند "ح" ماده (۳) قابل ذکر است آنکه طبق بند مذکور، ملاک موارد صدور قرار بازداشت موقت و یا قرارهای تأمین و تبدیل تأمین، قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ می‌باشد؛ پس در موارد بازداشت موقت اجباری باید برطبق ماده (۳۵) قانون مزبور عمل نمود. با این حال، در بند "ح" آمده است: «... در صورتی که بازپرس رأساً قرار بازداشت موقت صادر کرده باشد مکلف است ظرف بیست و چهار ساعت پرونده را برای اظهار نظر نزد دادستان ارسال نماید، هر گاه دادستان با قرار بازداشت به عمل آمده موافق نباشد، نظر دادستان متبع است...» بنابراین، با عنایت به دو ماده مزبور به نظر می‌رسد اتباع بی‌چون و چرا از نظر دادستان صحیح نباشد؛ زیرا در موارد بازداشت موقت، ماده (۳۵) قانون مزبور؛ یعنی مواردی که بازداشت الزامی است مثل قتل عمدی، اگر قرائن و امارات موجود دلالت بر توجه اتهام به متهم نماید مخالفت دادستان با قرار بازداشت صادر شده توسط بازپرس مغایر با ماده (۳۵) خواهد بود. در این مورد برای رفع این مشکل سه راه برای مقنن قابل پیش‌بینی است: ۱- یا موارد ماده (۳۵) را منصرف از موضع می‌نمود؛ ۲- یا اینکه باز هم مرجع حل اختلاف را در این مورد دادگاه عمومی یا انقلاب محل قرار می‌داد؛ ۳- حالت سومی هم که می‌توان اندیشید آن است که بگوییم بند "ح" ماده (۳) قانون جدید ناسخ موارد ماده (۳۵) قانون قدیم است. پس حتی در موارد بازداشت الزامی نیز دادستان می‌تواند مخالف قرارهای مزبور باشد و در صورت مخالفت، نظر او متبع است. شیوه دوم پسندیده‌تر است. زیرا با حفظ استقلال بازپرس با ظهور بند "ح" مبنی بر عدم نسخ و بقای موارد بازداشت ق.آ.د.ع. و انقلاب هماهنگ‌تر است.

۲۱_ عدم تعیین مرجع صالح حل اختلاف در موارد صلاحیت شخصی و محلی

در بند "ح" ماده (۳) مقنن اظهار می‌دارد: «در صورت حدوث اختلاف بین بازپرس و دادستان در خصوص صلاحیت محلی و ذاتی و همچنین نوع جرم، حسب مورد حل اختلاف با دادگاه عمومی یا انقلاب محل خواهد بود.» مقنن به سه مورد اشاره کرده که در صورت بروز اختلاف، مرجع حل اختلاف دادگاه عمومی محل است. سؤال این است که در صورت وجود اختلاف در مورد صلاحیت شخصی بازپرس با دادستان تکلیف چیست؟ و یا مرجع حل اختلاف در مورد مزبور کجاست؟ به عبارتی دیگر، اگر در مورد رد بازپرس یا دادستان که مربوط به صلاحیت شخصی ایشان است اختلاف به وجود آید چه باید کرد؟ به نظر می‌رسد که بهتر بود حل اختلاف در مورد مزبور نیز برعهده دادگاه عمومی یا انقلاب محل قرار می‌گرفت. نکته مهم دیگر آن است که در خصوص صلاحیت محلی که معمولاً دادسرا و دادگاه محل وقوع جرم صالح به رسیدگی است، اگر در مورد محل وقوع جرم بازپرس و دادستان با هم اختلاف پیدا کنند و یکی بگوید مثلاً دادسرای آمل صالح است و دیگری بگوید دادسرای بابل، در این صورت مرجع حل اختلاف کجاست؟ قانون می‌گوید دادگاه عمومی یا انقلاب محل، مرجع حل اختلاف است. حال منظور از دادگاه محل، دادگاه آمل است یا بابل؟ این موضوع کاملاً روشن نیست، گفته می‌شد دادگاه عمومی یا انقلاب محل حضور دادستان و بازپرس، صالح به حل اختلاف است؛ چون محل وقوع جرم اگر ملاک باشد در محل وقوع جرم اختلاف است یا دادگاه آمل یا دادگاه بابل هر دو اظهار نظر می‌کنند. این نه تنها مشکلی را حل نمی‌کند بلکه مشکلی دیگر بر مشکلات قبلی می‌افزاید؛ زیرا اگر هر دو دادگاه آمل و بابل خود را صالح بدانند یا هر دو خود را غیر صالح بدانند مرجع عالی تری باید حل اختلاف کند. پس بهتر است محل را تعبیر به محل حضور دادستان و بازپرس نماییم.

ابهام در مرجع صالح برای شکایت از قرارها

در مورد بند "ط" که می‌گوید: «هر گاه در جرایم موضوع صلاحیت دادگاه کیفری استان تا چهار ماه و در سایر جرایم تا دو ماه به علت صدور قرار تأمین... متهم حق دارد از این تصمیم ظرف مدت ده روز از تاریخ ابلاغ به وی حسب مورد به دادگاه عمومی یا انقلاب محل شکایت نماید» سؤال این است در صورتی که موضوع از جرایم در صلاحیت دادگاه کیفری استان باشد متهم می‌تواند ظرف ده روز به دادگاه کدام محل شکایت کند؟ آیا دادگاه عمومی و انقلاب محل وقوع جرم ملاک است (دادگاه

شهرستان) یا دادگاه کیفری استان؟ در صورتی که منظور، محل وقوع جرم باشد، سپس محل شکایت از عملیات دادستان کیفری استان (مرجع عالی) دادگاه عمومی و انقلاب شهرستان (مرجع تالی) خواهد بود که این با اصول سلسله مراتب اداری و حقوقی مغایر است.

۲۳_ ابهام در مورد مجازاتهای غیر از سالب آزادی

مسئله دیگر در مورد بند "ط" ماده (۳) آن است که مقنن در انتهای این بند گفته: «... به هر حال مدت بازداشت متهم نباید از حداقل مجازات حبس مقرر در قانون برای آن جرم تجاوز نماید». سؤال اینجاست که اگر مجازات جرمی اصولاً حبس نباشد و مانند مواردی که مجازات انفصال از خدمات دولتی است و یا مواردی که مجازات فقط شلاق و یا فقط جزای نقدی یا در موارد مجازات اعدام، سقف میزان بازداشت موقت چه مقدار است؟ یا در مواردی که مجازات مقرر قانونی حبس ابد باشد، حداقل مجازات چه مقدار است؟

۲۴_ استعمال لفظ "درخواست" نامناسب است

در مورد بند "ی" از ماده (۳) که می‌گوید: «درخواست دادستان و بازپرس را باید ضابطین، مقامات رسمی و ادارات فوراً اجرا نمایند...» نکته‌ای که از لحاظ مقررات قانون نویسی باید رعایت شود آن است که استعمال کلمه «درخواست» در عبارت فوق صحیح نیست؛ چون دادستان و بازپرس مقام مافوق نسبت به ضابطین محسوب می‌شود و مافوق از مادون درخواست نمی‌کند، بلکه دستور می‌دهد و این دستورات ضمانت اجرا دارد و الاً صرف درخواست الزام‌آور نخواهد بود.

۲۵_ بی‌توجهی در عدم اشاره به قرار موقوفی تعقیب

در بند "ک" ماده (۳) قانون، به دو قرار و موجبات آن اشاره گردید: یکی قرار منع تعقیب که در سه حالت صادر می‌شود: اول_ عمل متهم متضمن جرمی نبوده، دوم_ اصولاً جرمی واقع نشده باشد، سوم_ دلایل کافی برای ارتکاب جرم وجود نداشته باشد؛ دیگری قرار مجرمیت که در صورت عقیده بازپرس بر تقصیر متهم صادر می‌گردد، اما اشاره‌ای به قرار موقوفی تعقیب و موجبات آن نشده است.

۲۶_ عدم تصریح در نوع قرار صادر شده در موجبات دیگر

نکته دیگر در صورتی که موجباتی از قبیل عدم سمت شاکی یا عدم توجه اتهام به متهم یا فقدان سوء نیت در عمل ارتكابی متهم پیش آید، چه قرار باید صادر شود؟

منع تعقیب یا موقوفی تعقیب؟ البته به نظر می‌رسد که باید در موارد مذکور، قرار منع تعقیب صادر شود، ولی دیدگاه دیگری با استنباط از ماده (۱۷۹) ق.ا.د.د.ع، و انقلاب مصوب ۱۳۷۸ معتقد به صدور قرار موقوفی تعقیب است؛^(۱) که به نظر دیدگاه اول صحیح‌تر است.

۲۷_ سرنوشت قرار ترک تعقیب در دادسرا؟

در بند "ک" ماده (۳): از قرارهایی که در تبصره ماده (۱۷۷) ق.ا.د.د.ع، و انقلاب مصوب ۱۳۷۸ به آن اشاره شده است صدور قرار ترک تعقیب است که با تقاضای شاکی مبنی بر ترک محاکمه، دادگاه اقدام به صدور آن می‌نماید و صدور آن مانع از طرح شکایت مجدد نمی‌باشد. گرچه بنابر نص تبصره بیشتر به مرحله دادگاه مرتبط می‌باشد و از کلمات "ترک محاکمه" و "دادگاه" بیشتر همین احتمال به نظر می‌رسد، اما با عنایت به عبارت "قرار ترک تعقیب" و نفس تعقیب که از وظایف اختصاصی دادستان است به نظر می‌رسد بهتر آن بود که این مورد نیز پیش‌بینی می‌شد و معلوم می‌شد که در صورتی که بازپرس با چنین درخواستی از ناحیه شاکی روبه‌رو شود چه تکلیفی دارد؟ آیا نیاز به موافقت دادستان دارد و در صورت اختلاف بازپرس و دادستان در مورد صدور چنین قرار تکلیف چیست؟ به نظر می‌رسد که صدور چنین قرار در مواردی که جرم دارای حیثیت خصوصی است باعث ترک تعقیب خواهد بود. در صورتی که بنابر ماده (۴) ق.ا.د.د.ع، و انقلاب ۱۳۷۸، جرمی که دارای حیثیت عمومی باشد با ترک تعقیب، تعقیب ترک نمی‌شود بلکه ادامه پیدا می‌کند. باید توجه داشت که ترک تعقیب با موقوفی تعقیب تفاوت دارند؛ گرچه گذشت شاکی می‌تواند از موارد موقوفی تعقیب باشد ولی در موقوفی تعقیب با گذشت شاکی موضوع خاتمه می‌یابد و دیگر شاکی نمی‌تواند اقدام به پی‌گیری پرونده نماید. به عبارتی، اگر گذشت از مصادیق گذشت منجر باشد که مصداق ماده (۲۳) ق.م. اسلامی است، از مصادیق موقوفی تعقیب خواهد بود؛ اما اگر شاکی بدون آن که گذشت نماید درخواست ترک محاکمه کند بازپرس می‌تواند اقدام به صدور قرار ترک تعقیب نماید و این امر مانع از طرح شکایت مجدد نمی‌باشد.

۲۸_ مهلت دادستان برای اظهار نظر طولانی است

در بند "ک" ماده (۳) مهلت دادستان جهت اظهار نظر پس از وصول پرونده از ناحیه بازپرس، پنج روز اعلام گردیده؛ در حالی که طبق قانون آ.د.ک، ۱۲۹۰، این مهلت سه روز بود و به نظر می‌رسد که

برای تسریع در رسیدگی‌های کیفری و جلوگیری از اطاله دادرسی که از مقتضیات امور کیفری است، مهلت سه روز کفایت نماید.

۲۹_ ابهام در موارد اختلاف در صدور قرارهای در صلاحیت دادگاه کیفری استان

درخصوص بند "ل" ماده (۳) آنجا که در زمان حدوث اختلاف، بین بازپرس و دادستان در موارد صدور قرار مجرمیت یا منع یا موقوفی تعقیب، دادگاه عمومی و انقلاب محل، مرجع حل اختلاف شناخته شده است، نکته‌ی حائز اهمیت آن است که ظاهراً مورد مذکور، مربوط به زمانی است که جرم از جرایم در صلاحیت دادگاه عمومی و انقلاب شهرستان باشد؛ اما اگر جزء جرایم در صلاحیت دادگاه کیفری استان باشد تکلیف مورد فوق معین نگردیده، و به نظر می‌رسد که در این موارد باید دادگاه کیفری استان در این خصوص اظهار نظر کند.

۳۰_ عدم رعایت برخی از حقوق شاکی در زمان صدور قرار

در مورد بند "ل" ماده (۳) جایی که اعلام می‌کند: «... در صورت توافق بازپرس و دادستان با منع یا موقوفی تعقیب متهم، بازپرس دستور ابلاغ قرار صادرشده به شاکی خصوصی را می‌دهد...» شایسته بود که درخصوص قابلیت اعتراض، مهلت اعتراض و مرجع اعتراض نیز تصریح می‌شد تا شاکی تکلیف خود را بداند و در واقع، موارد مزبور را می‌توان از حقوق شاکی تلقی نمود که باید از ناحیه دادگاه در زمان صدور قرارهای منع و یا موقوفی تعقیب رعایت گردد.

۳۱_ عدم جواز ارسال پرونده به دادگاه از طریق بازپرس

در بند "ل" ماده (۳) آمده است که دادستان بعد از صدور کیفرخواست، پرونده را از طریق بازپرس به دادگاه صالحه ارسال می‌نماید. علت اینکه دادستان حتماً باید از مجرای بازپرسی پرونده را به دادگاه صالحه ارسال نماید معلوم نیست؟ با عنایت به ریاست فائقه دادستان بر بازپرس و جلوگیری از اطناب در رسیدگی و بروکراسی اداری بهتر آن است که بعد از صدور کیفرخواست، ریاست اداره دادرسی (دادستان) پرونده را به دادگاه صالحه ارسال نماید از طرفی دیگر، بازپرس وقتی نظر خود را اعلام داشته، به دادستان جهت اظهار نظر و اقدامات بعدی ارسال می‌نماید.

۳۲_ خلاء ذکر مذهب و تابعیت در مشخصات متهم در کیفرخواست

در بند "م" ماده (۳) مقنن به ذکر نکاتی که الزاماً باید در کیفرخواست رعایت گردد مبادرت ورزیده است. شایسته بود در کنار مشخصات فردی متهم که در بند "۱" آمده است، ذکر مذهب و تابعیت متهم را نیز بیان می‌نمود؛ زیرا این امور گاهی در میزان مجازات و اقدامات تأمینی و یا حتی مجرمانه بودن عمل مؤثر است؛ مثلاً هرگاه غیرمسلمان در شرب خمر تظاهر به عمل نیاورد عمل او مجرمانه نخواهد بود.^(۲)

۳۳_ ذکر «سابقه محکومیت کیفری» در کیفرخواست ناکافی است

در مورد بند "م" یکی از مواردی را که لازم دانسته شده که در کیفرخواست عنوان گردد، مربوط به قسمت ششم است که می‌گوید: «سابقه محکومیت کیفری در صورتی که متهم دارای سابقه محکومیت کیفری باشد» به نظر نگارنده شایسته بود مقنن با عنایت به ماده (۶۲) مکرر ق.م، اسلامی «سابقه محکومیت قطعی مؤثر کیفری» را به جای عبارت "سابقه محکومیت کیفری" عنوان می‌داشت؛ زیرا، اولاً: با عنایت به قید قطعی، محکومیت‌هایی که فاقد شرایط قطعیت هستند از موضوع خارج می‌شوند زیرا به علت عدم اجرای مجازات، توقع تنبه و اصلاح مجرم وجود ندارد؛ پس ذکر سابقه محکومیت کیفری غیرقطعی، مفید نخواهد بود. ثانیاً: با عنایت به ماده (۶۲) مکرر ق.م.ا، فقط برخی از جرایم هستند که سابقه محکومیت آنها می‌تواند برای شناسایی شخصیت بزهکار مؤثر باشد. بنابراین، مثلاً در جرایم غیرعمدی حتی اگر مجرم قبلاً دارای محکومیت قطعی قتل غیرعمدی ناشی از تصادف رانندگی باشد باز هم مؤثر نیست؛ زیرا ماده (۶۲) مکرر قانون مزبور فقط در خصوص جرایم عمدی محکومیت کیفری را مورد توجه قرار داده است.

۳۴_ چرا قرارهای عدم خروج از مملکت و یا رد تأمین خواسته غیر قابل اعتراضند؟

در بند "ن" در خصوص قرارهای قابل اعتراض می‌گوید: «قرارهای بازپرس که دادستان با آنها موافق باشد در موارد ذیل قابل اعتراض در دادگاه صالحه بوده و نظر دادگاه که در جلسه اداری خارج از نوبت و بدون حضور دادستان به عمل می‌آید قطعی خواهد بود...» نکته حائز اهمیت آن است که چرا غیر از قرارهای مذکور، قرارهای دیگری همچون قرار عدم خروج از مملکت به تقاضای متهم یا قرار رد تأمین خواسته به تقاضای شاکی خصوصی غیر قابل اعتراضند.

۳۵_ منظور از جلسه اداری دادگاه چیست؟

از موارد دیگر قابل توجه نسبت به بند "ن" آن است که در موارد اعتراض به قرارها، دادگاه صالح در جلسه اداری خارج از نوبت و بدون حضور دادستان رسیدگی می‌کند. اما منظور از جلسه اداری دادگاه چیست؟ معلوم نیست چون هر دادگاهی کلیه جلسات قضایی است جلسه اداری برای آن در نظر گرفته نشده است، اما اگر منظور ترتیب دادن یک جلسه‌ای برای رسیدگی به اعتراض نسبت به قرارها باشد این جلسه متشکل از چه کسانی است که بدون حضور دادستان تشکیل می‌شود؛ به سه حالت قابل فرض است:

اول: جلسه دادگاه که توسط شخص قاضی برگزار می‌شود و نهایتاً نظر قضایی خود را می‌دهد.

دوم: جلسه‌ای که اعضای آن، رئیس شعبه و دادرس یا دادرسان علی‌البدل حضور دارند.

سوم: جلسات اداری دادگستری هر شهرستان است که متشکل از رئیس حوزه قضایی و سایر قضات در آن حوزه است که به نظر می‌رسد فرض اول صحیح‌تر باشد. پس نگارنده به‌رغم مخالفت با استعمال لفظ "جلسه اداری" در عبارت قانونی به علت آن که اصولاً کار دادگاه همیشه قضایی است و خصوصاً در مورد رسیدگی به قرارهای قابل اعتراض که ذاتاً قضایی است و دارای پیامد قطعیت نیز می‌باشد؛ معتقد است با عنایت به نص صریح مقنن باید قائل بود که مقنن درصدد ایجاد وظایف جدیدی برای دادگاه‌هاست که یکی از آنها تشکیل جلسات اداری جهت رسیدگی خارج از نوبت به اعتراض برقرارها می‌باشد.

۳۶_ به رسمیت شناختن اعتراض به رد تأمین خواسته

در شماره دوم از بند "ن" ماده (۳) مقنن در بیان قرارهای قابل اعتراض می‌گوید:

«۲- اعتراض به قرارهای عدم صلاحیت، بازداشت موقت، تشدید تأمین و تأمین خواسته به تقاضای متهم» ضمن اینکه قابل اعتراض دانستن قرار تأمین خواسته، به‌رغم قطعیت آن در ماده (۷۴) قانون آ.د.د.ع، و انقلاب مصوب ۱۳۷۸ قابل تحسین است، جا داشت که قرار رد تأمین خواسته به تقاضای شاکی نیز قابلیت اعتراض می‌داشت؛ زیرا همان‌طور که در شماره یک همین بند، اعتراض به قرارهای منع تعقیب و موقوفی تعقیب به تقاضای شاکی خصوصی به رسمیت شناخته شده و فلسفه آن در نظر گرفتن نفع شاکی خصوصی بوده، در مورد قرار رد تأمین خواسته نیز به لحاظ جلوگیری از تضییع حق شاکی خصوصی آن را نیز قابل اعتراض بدانیم.

۳۷_ استعمال حرف «واو» ناشایست است

در شماره ۳ از بند "ن" ماده (۳) در مورد قرارهای قابل اعتراض مشاهده می‌شود:

«۳- اعتراض به قرار اناطه به تقاضای شاکی خصوصی و دادستان» از ظاهر عبارت پیداست که اعتراض به قرار اناطه زمانی قابل پذیرش است که توسط شاکی خصوصی و دادستان مورد اعتراض قرار گرفته باشد؛ یعنی هر دو با هم به اناطه اعتراض نمایند و هر گاه یکی از آن دو مستقلاً اعتراض نماید قابل پذیرش نیست؛ زیرا بین این دو کلمه از حرف «واو» استفاده شده است. اما به نظر می‌رسد که بهتر بود به جای حرف «واو» از حرف «یا» استفاده می‌شد تا این حق برای شاکی خصوصی از بین نرود و با اصول دادرسی کیفری نیز منطبق خواهد بود.

۳۸_ تعارض ظاهری صدر و ذیل بند "ن" ماده (۳)

نکته دیگر راجع به شماره ۳ مذکور در بند "ن" ماده (۳) که در مورد قابلیت اعتراض به قرار اناطه توسط دادستان و شاکی است، ظاهراً با عبارت صدر بند "ن" تعارض دارد؛ زیرا در صدر بند "ن" آمده: «قرارهای بازپرس که دادستان با آنها موافق باشد...» حال سؤال این است که چطور قرار اناطه‌ای را که بازپرس صادر کرده و دادستان با آن موافقت نموده مجدداً دادستان می‌تواند اعتراض نماید؟ برای رفع این تعارض می‌توان ادعان داشت که صدور قرار اناطه توسط بازپرس نیازی به اخذ موافقت از دادستان ندارد و قرار اناطه منصرف از سایر قرارها مثل منع تعقیب و موقوفی تعقیب یا بازداشت موقت که نیاز به اخذ موافقت دادستان دارد، است و در تأیید این مسئله توجه به بند "ک" ماده (۳) همین قانون حائز اهمیت است؛ زیرا در این بند مواردی را که نیاز به اخذ موافقت از دادستان می‌باشد اعلام نموده و ذکری از قرار اناطه به میان نیآورده است.

«بنابراین، قرار اناطه صادرشده توسط بازپرس به تأیید دادستان نیاز ندارد»^(۳) پس تعارض موجود ظاهری بوده و قرار بند "ن" منصرف از قرار اناطه است. بنابراین، دادستان در این مورد می‌تواند اعتراض نماید.

۳۹_ آیا قرارهای صادرشده از ناحیه دادستان یا دادیار و یا در مواردی که ذاتاً موضوع در صلاحیت

دادگاه است، غیر قابل اعتراض؟

مسئله دیگر مربوط به بند "ن" ماده (۳) آن است که فقط قرارهای بازرس که دادستان با آن موافق باشد قابل اعتراض شناخته شده است و هیچ اشاره‌ای به مواردی که دادستان یا دادیار، خود، در پرونده‌ای که کار تحقیق را برعهده دارد و یا خود اقدام به صدور قرار منع تعقیب یا موقوفی تعقیب یا اناطه و یا سایر قرارها می نماید، نشده است،^(۴) در موارد مذکور تکلیف چیست؟ یا حتی مواردی که در تبصره سه ماده (۳) آمده و برخی از موضوعات را ذاتاً خارج از صلاحیت دادسرا تلقی نموده و دادگاه خود باید اقدام نماید مثل جرایم مشمول حدزنا یا لواط و جرایمی که مجازات قانونی آنها فقط تا سه ماه حبس و یا جزای نقدی تا یک میلیون ریال می باشد و همچنین جرایم اطفال، در این موارد آیا قرارهای صادرشده توسط دادگاه قابل اعتراض است؟ اگر بگوییم برابر آنچه که در ق.آ.د.ع، و انقلاب مصوب ۷۸ باید عمل شود، در پاسخ می توان گفت، برخی از قرارها طبق قانون مزبور قعطی بوده مثل قرار تأمین خواسته ماده (۷۴) بنابراین، برای متهم در مواردی که موضوع در دادسرا مطرح می شود قرار تأمین خواسته قابل اعتراض است؛ اما در مواردی که در دادگاه رسیدگی می شود مثل آنچه که در تبصره سه ماده (۳) آمده است، قرار تأمین خواسته قطعی است؛ این دوگانگی منطقی نیست و بیشترین ضرر در واقع به متهم وارد می شود.

۴۰_ عدم صلاحیت دادسرا در تعقیب جرایم زنا و لواط توجیه منطقی ندارد

در تبصره "۳" ماده (۳) رسیدگی به موضوعات جرایم مشمول حدزنا یا لواط را خارج از صلاحیت دادسرا اعلام نموده است. ظاهراً علت عمده ممنوعیت دادسرا، جلوگیری از اشاعه جرم زنا و یا لواط است و سعی در پوشیده داشتن روال دادرسی و غیرعلنی بودن آنهاست که یک امر پسندیده و مورد تأیید قوانین قبلی نیز بوده است، اما در این خصوص ذکر چند مسئله حائز اهمیت است. اولاً: مرحله دادسرا اصولاً در سیستم دادرسی های مختلط از جمله کشور ما به صورت تفتیشی می باشد که غیرعلنی و سری بودن از ویژگی های آن است. پس، از این لحاظ صلاحیت دادسرا در این جرایم مغایر با اهداف مقنن نخواهد بود.

ثانیاً: حضور دادسرا برای جرایم بسیار مهمی مانند زنا یا لواط که دارای مجازات های بسیار سنگین از قبیل قتل و رجم و ... است الزامی تر است و در واقع به نفع متهم است که در خصوص مجازات وی چندین قاضی اظهارنظر کرده باشند. بنابراین، رأی صادرشده با کمترین اشکال همراه خواهد بود.

۴۱_ تعارض تبصره سه ماده (۳) با تبصره ماده (۴)

طبق تبصره "۳" ماده (۳) قانون مزبور، رسیدگی به جرایم حد زنا و حد لواط در صلاحیت مستقیم دادگاه مربوط قرار دارد؛ یعنی دادسرا حق مداخله ندارد. ظاهراً این تبصره با تبصره ماده (۴) تعارض دارد؛ زیرا در تبصره ماده (۴) رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آنها رجم یا اعدام است را در صلاحیت دادگاه کیفری استان قرار داده است و طبق ماده (۱۶) آیین‌نامه قانون مباحث‌عنه: «تعقیب متهم، تحقیقات مقدماتی و اقامه دعوی در خصوص جرایم مشمول صلاحیت دادگاه کیفری استان توسط دادسرا حوزه قضایی صلاحیت‌دار به عمل خواهد آمد...» و همین‌طور در بند "و" ماده (۳) قانون آمده است که: «... در مورد جرایمی که رسیدگی به آنها در صلاحیت دادگاه کیفری استان است دادستان تا قبل از حضور و مداخله بازپرس، اقدامات لازم را برای حفظ و جمع‌آوری دلایل و آثار جرم به عمل می‌آورد...» در نتیجه، در جرایم در صلاحیت دادگاه کیفری استان حتی در جرایم لواط و زنا دادسرا حضور داشته صلاحیت دخالت دارد. حال سؤالی که مطرح می‌شود آن است که چگونه مقنن طبق تبصره ماده (۴) در جرایم موجب رجم (زنا یا محصنه) و لواط مستوجب اعدام (و یا موارد ماده ۸۳ ق.م.ا) دادسرا را صالح به دخالت می‌داند، اما طبق تبصره سه ماده (۳)، جرایم مستوجب حدزنا و لواط مستقیماً در دادگاه مربوط رسیدگی می‌شود و دادسرا نمی‌تواند در این موارد دخالت کند؟ تکلیف دادسرا چیست؟

۴۲_ عبارت "جرایم مشمول حدزنا یا لواط" در تبصره "۳" ماده (۳) کافی به مقصود نیست

اشکال دیگری که مطرح می‌شود آن است که طبق تبصره "۳" ماده (۳) فقط جرایم مشمول حدزنا یا لواط نیاز به حضور و مداخله دادسرا ندارد؛ معنای مخالف آن، این است که جرایم زنا یا تعزیری یا لواط تعزیری مثل ماده (۱۱۳) ق.م.ا، اسلامی یا (۱۱۵) در صلاحیت دادسراست. به نظر نگارنده، تفکیک مزبور موردنظر مقنن نبوده، بلکه به خاطر حفظ حیثیت مسلمانان و عدم اشاعه فساد خواسته این جرایم فقط در یک مرجع رسیدگی شوند. پس حدیای تعزیر ملاک نبوده است؛ بنابراین اگر به جای عبارت "جرایم مشمول حدزنا یا لواط" عبارت "جرایم مشمول جرم زنا یا لواط" را اظهار می‌داشت مفید فایده می‌بود. از طرفی دیگر، در هنگام اصابت اتهام به متهم هنوز معلوم نیست متهم مرتکب زنا یا لواط حدی شده یا تعزیری؛ پس اگر قائل به اختصاص موارد حدی مثل آنچه که مقنن اظهار داشته

برای عدم دخالت دادسرا شویم، معنایش این است که در موارد تعزیری دادسرا می‌تواند مداخله کند؛ بهتر بود مقنن هر دو را در صلاحیت دادسرا قرار می‌داد.

۴۳_ عدم توجه به جرایم زنا یا لواط مشهود

مسئله دیگر در مورد تبصره سه ماده (۳) قانون که به موارد عدم دخالت دادسرا اشاره دارد و براساس آن، موضوعات باید مستقیماً در دادگاه مربوط رسیدگی شود. به نظر نگارنده بهتر آن بود که جرایم مشهود را مستثنا می‌نمود. به عبارتی دیگر، در زمان وقوع جرایم مذکور که به صورت مشهود ارتکاب می‌یابد، دادسرا را صالح برای دخالت می‌دانست؛ مثل آنچه که در تبصره ماده (۴۳) ق.آ.د.د.ع.ا، مصوب ۷۸ آمده است.^(۵)

۴۴_ جرایم منافی عفت آیا اصولاً قابل تحقیق هستند؟

مسئله دیگر آن است که طبق تبصره "۳" ماده (۳) مقنن ظاهراً انجام تعقیب و تحقیق و رسیدگی و صدور حکم در موارد مصرح در تبصره را مستقیماً در دادگاه مربوط دانسته است. در صورتی که برابر تبصره ماده (۴۳) ق.آ.د.د.ع.ا، و انقلاب مصوب ۱۳۷۸، انجام تحقیق در جرایم منافی عفت ممنوع است مگر در دو حالت: یکی در جرایم مشهود که به نظر می‌رسد در این حالت نه تنها قاضی و دادسرا بلکه حتی ضابطین قضایی نیز می‌توانند مداخله کنند. دوم: در زمانی است که در جرایم منافی عفت شاکی خصوصی مطالبه کرده باشد، که در اینجا تحقیق توسط قاضی دادگاه انجام می‌گیرد. ظاهراً بین این دو ماده تعارض وجود دارد و اگر نتوان بین این دو ماده جمع نمود باید قائل به نسخ ماده (۴۳) قانون مزبور بود؛ چرا که قانون مقدم به واسطه قانون مؤخر معارض منسوخ می‌شود.

نتیجه‌گیری:

قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۷۳ که دادگاه‌های عمومی را در ایران بنا نهاد و نظام دادگاه‌های حقوقی و کیفری را برچید، با یکپارچه نمودن دادگاه‌ها به قصد برقراری نظام دادرسی اسلامی، خط بطلانی بر نظام دادسرا کشید؛ ولی بعد از چندی ناکارآمدی آن بر همگان معلوم شد؛ از این‌رو مقنن برای ترمیم خسارتهای واردشده، در سال ۱۳۸۱ با اصلاح ق.ت.د.ع و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ اقدام ورزید؛ اما این واکنش به علت شتابزدگی زیاد، ابهامات و اشکالات زیادی را به

همراه داشته که رفع این مشکلات و ابهامات نیز به دقت وافر و توسط مقنن در زمان وضع آیین دادرسی مربوط نیاز دارد.

نگارنده در این مقاله سعی نموده تا آنچه که موارد اشکال یا ایراد به قانون دادرسی سال ۱۳۸۱ به نظرش می‌رسید بیان نموده و برای برخی از آنها راه‌حلی نیز پیش‌بینی نماید.

پی‌نوشت‌ها:

۱_ «چنانچه دادگاه در جریان رسیدگی به پرونده تشخیص دهد که به لحاظ گذشت شاکی خصوصی در مواردی که دعوا قابل گذشت می‌باشد یا به جهت دیگری متهم قابل تعقیب نسبت یا دادگاه، صالح رسیدگی نمی‌باشد یا ایراد را دادرسی شده است حسب مورد رأی به موقوفی تعقیب یا عدم صلاحیت یا رد یا قبول ایراد صادر می‌نماید» منقول از آیین رسیدگی در دادرسی، علی مهاجری، انتشارات فکر سازان، ص. ۲۳۴

۲_ تبصره ماده (۱۷۴) ق.م.ا: «غیرمسلمان فقط در صورت تظاهر به شرب خمر به هشتاد تازیانه محکوم می‌شود.»

۳_ آیین رسیدگی در دادرسی - علی مهاجری - انتشارات فکر سازان ص ۲۵۰.

۴_ بند «او» ماده (۳): «... دادستان می‌تواند انجام بعضی از تحقیقات و اقدامات را از بازپرس درخواست نماید...» مفهوم مخالف این عبارت آن است که در برخی موارد می‌تواند تحقیق را جزءاً یا کلاً خود انجام دهد و به‌التبع می‌تواند در موارد لزوم قرارهای مقتضی را خود صادر کند.

۵_ تبصره ماده (۴۳) «تحقیق در جرایم منافی عفت ممنوع است مگر در مواردی که جرم مشهود باشد و یا دارای شاکی خصوصی بوده که در مورد اخیر توسط قاضی دادگاه انجام می‌گیرد.»